

- رویت ۱ زدر خنده وسبالت زدر تیز گردن زدر سیلی وپهلو زدر لت .
- ۱۰- بشاهد لغت مُرت ، بمعنی تهی و برهنه ۲ :
- فرمان کن ۳ و آهک کن و زرنیخ براندای بر روی و برون آر همه رویت در ارت .
- ۱۱- بشاهد لغت غنج ، بمعنی جوال ۲ :
- وان بادریسه هفته دیگر غضاره شد و اکنون غضاره همچویکی غنج پیسه گشت ۴ .
- ۱۲- بشاهد لغت کولک ، بمعنی کدویی که زنان روستا پنبه در او نهند ۲ :
- زن برون کرد کولک ازانگشت کرد بردوک و دوک ریسی ۵ پشت .
- ۱۳- بشاهد لغت کاواک ، بمعنی میان تهی ۲ :
- بجز عمود گران نیست روز و شب خورشش شکفت نیست ازو ۶ گر شکمش کاواکست .
- ۱۴- بشاهد لغت بزشک ، بمعنی طیب ۲ :
- بر روی بزشک زن میندیش چون بود ۸ درست پیشیارت .
- ۱۵- بشاهد لغت آفرنگان ، بمعنی نسکی از زند ۹ :
- از اطاعت با پدر زردشت پیر خود بنسک آفرنگان گفته است .
- ۱۶- بشاهد لغت پیشادست ، بمعنی نقد ۱۰ :
- ستد و داد جز به پیشادست داوری باشد و زیان و شکست .
- ۱۷- بشاهد لغت شخائید ، بمعنی ریش کرد ۱۱ :
- چو بشنید شاه آن پیام نهفت ز کینه لب خود شخائید و گفت .

۱- در جهانگیری ورشیدی : ریش . ۲- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۳- در بیک نسخه از اسدی : فرمان بر . ۴- رجوع به لغت بادریسه و بیت شاهد آن شود . ۵- در اصل : دوك دوك ریسی . متن تصحیح علامه دهخداست و براسدی نیز درباره معنی کولک ایراد دارند که کولک چگونگی از انگشت برون کنند . ۶- در بیک نسخه از اسدی : ازین . ۷- در لغت نامه اسدی این بیت بشاهد لغت پیشیار آمده است بمعنی قاروره بیمار که بزشک را بشمایند و بزشک (با پیسه نقطه) نیز ضبط شده ؛ جهانگیری ورشیدی ندارند ، متن از سروری است . ۸- در اسدی : هست . ۹- اسدی این بیت را ندارد . ۱۰- این بیت را اسدی ندارد ؛ در جهانگیری معنی کلمه همچنین است و رشیدی گوید : بعضی بمعنی نقد و بعضی بمعنی مقدمه گفته اند . ۱۱- اسدی و جهانگیری این بیت را ندارند ؛ رشیدی در معنی کلمه گوید : ریش کردن و خراشیدن ...

- ۱۸ - بشاهد لغت لست ، بمعنی چیزی قوی ۱ :
- گرسیرشدی ۲ بتا زمن درخور هست زیرا که ندارم ای صنم چیزی ۳ لست .
- ۱۹ - بشاهد لغت مُست ، بمعنی شگوه و گله ۴ :
- ای ازستیهش تو همه مردمان به مست دعویت صعب منکر و معنیت سخت مست ۵ .
- ۲۰ - بشاهد لغت فرخج ، بمعنی فزه ، پلید و زشت ۶ :
- ای بلفرخج ساده همیدون همه فرخج نامت فرخج و کنیت ملعونت بلفرخج .
- ۲۱ - بشاهد لغت فرخج ، بمعنی رشوت :
- بدهم بهر يك نگاه رخش گر پذیرد دل مرا به فرخج ۷ .
- ۲۲ - بشاهد لغت خبز دو ، بمعنی جعل ۸ :
- آن روی وریش بر گه ویر بلغم و خدو ۹ همچون خبز دوئی که شود زیر پای پخج .
- ۲۳ - شاهد لغت دند ، بمعنی ابله و بی باک و خود کامه ۱۰ :
- اندین شهر بسی نا کس برخاسته اند همه خر طبع و همه احمق و بی دانش و دند .
- ۲۴ - بشاهد لغت پازند ، بمعنی اصل کتاب و اوستا گزارش ۱۱ :
- گویند نخستین سخن از نامه پازند ۱۲ آنست که با مردم بداصل میوند .

۱ - اسدی : چیزی قوی و البان (۲) باشد ؛ جهانگیری ندارد ؛ رشیدی : لست ، چیزی قوی و خوب و نیکو . ۲ - رشیدی : گرسیرشدی . ۳ - اسدی : جزوه ؛ علامه دهخدا « خروزم تصحیح کرده اند . ۴ - جهانگیری و رشیدی بیت را ندارند . ۵ - اسدی : صعب و منکر و معنیت خام و مست . ۶ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۷ - در جهانگیری دو مصراع این بیت مقلوبست و اسدی آنرا ندارد . متن از سروری است و در رشیدی نیز همین است . ۸ - اسدی گوید : بتازی خنفسا بود ؛ جهانگیری و رشیدی ندارند . ۹ - سروری : آن روی وریش بین که بر از بلغم و خبوست ؛ متن از اسدی است . ۱۰ - این شعر فقط در یک نسخه از اسدی آمده است . ۱۱ - این بیت فقط در اسدی آمده است و معنی نیز درست نیست چه اوستا اصل کتاب دینی زردشتیان است و پازند تفسیر . ۱۲ - این مصراع در مرحوم ملك الشعراء بهار در قصیدتی بمطالع :

فروردین آمد سپس بهمن و اسفند
ای ماه بدین مژده در آتش فکن اسپند
تضمین کرده است و فرموده :
این شعر بآئین لیبی است که فرمود
گویند نخستین سخن از نامه پازند .

- ۲۵ - بشاهد لغت سرواد ، بمعنی شعر ۱ :
- دگر نخواهم گفتن همنی ثنا و غزل که رفت یکسره بازار ۲ و قیمت سرواد .
- ۲۶ - بشاهد لغت افراز ، بمعنی بالا ۳ :
- ز بس رفعتش شاهباز خرت نیارد بر افراز او برپرد .
- ۲۷ - بشاهد لغت بادپیما ، بمعنی بیفایده و بی حاصل ۱ :
- یکی باد پیمای کم زن ۴ بود که از کینه باخویش دشمن بود .
- ۲۸ - بشاهد لغت پساوند ، بمعنی قافیۀ شعر ۵ :
- همه یاوه همه خام و همه سست معانی از چکاته تا پساوند ۶ .
- ۲۹ - بشاهد لغت پشنجیده ، بمعنی آب و خون و مثل آن پاشیده شده ۳ :
- بخنجر همه تنش انجیده اند بر آن خاک خویش ۷ پشنجیده اند .
- ۳۰ - بشاهد لغت سکنجیده ، بمعنی تراشیده ۳ :
- ز تیرش رخ مه سکنجیده شد ز تیغش دل چرخ انجیده شد .
- ۳۱ - بشاهد لغت نیا ، بمعنی پدر پدر و پدر مادر ۱ :
- ز جودم جهانی پر آوازه شد روان نیاکان بمن تازه شد .
- ۳۲ - بشاهد لغت نوید ، بمعنی فالان شد ۸ :

۱- این شعر فقط در اسدی با نام شاعر آمده است ، سروری ورشیدی ندارند و در جهانگیری نام شاعر مذکور نیست . ۲ - جهانگیری : مقدار ۳ - اسدی این بیت را ندارد . ۴ - کم زن ، یعنی بی دولت . ۵ - سروری این بیت را بشاهد لغت پساوند (باباء يك نقطه) آورده است . علامۀ دهخدا در حاشیۀ نسخه اسدی چایی خود افزوده اند «ظواهر امثال نشان میدهد که پساوند مقطع قصیده و غزل و غیر آن باشد نه قافیه ۶ - اسدی : همه یاوه همه خام و همه سست - معانی با حکایت تا پساوند ؛ در جهانگیری : همه بوج و همه خام و همه سست معانی از چکاته تا پساوند ؛ در سروری : همه باد و همه خام و همه سست معانی بازگفته با پساوند ؛ در نسخه ای از جهانگیری : همه باد و ... معانی از چکاته تا پساوند . متن از نسخه اسدی آقای همایی است بنقل آقای پور داود و ضبط نسخه اخیر جهانگیری با ملاحظۀ اندک تصحیفی در چکاته و چکاته صحت آنرا تأیید میکند و از چکاته تا پساوند ، یعنی از سرتابن . ۷ - رشیدی : خاک و خویش . ۸ - اسدی ندارد و مصحح لغت نامه اسدی در حاشیۀ ص ۱۱۳ این بیت را از رشیدی نقل کرده است ؛ جهانگیری نیز ندارد .

- ز درد دل آنشب بد انسان نوید که از ناله اش هیچکس نغنوید .
- ۳۳- بشاهد لغت هلیدن ، بمعنی فرو گذاشتن ۱ :
چو گرك ستمگر بدامت فتد هلیدن نباشد ذرای و خرد .
- ۳۴ - بشاهد لغت دستکزه ، بمعنی شهری از عراق عجم ۱ :
کاروانی همی ازری بسوی ۲ دسکزه شد آب پیش آمد و مردم همه برقنطره شد .
- ۳۵- بشاهد لغت پدندر ، بمعنی شوی مادر ۳ :
از پدر چون از پدندر دشمنی بیند همی مادر از کینه براو مانند مادندر شود .
- ۳۶- بشاهد لغت نیاز ، بمعنی دوست ۴ :
ایا نیاز بمن ساز و مر مرا مگذار ۵ که ناز کردن معشوق دلگداز بود .
- ۳۷- بشاهد لغت چاپلوس ، بمعنی فریبنده ۴ :
وان چاپلوس پسته گر ۶ خندان کت هر زمان بلوس بییراید .
- ۳۸ و ۳۹ - بشاهد لغت مکمل ۷ ، بمعنی گرمی سیاه که در آبست ۸ :
غلبه فروش خواجه که مارا گرفت باد(؟) بنگر که داروش زچه فرمود اوستاد ۹
گفتا که پنجپایک و غوک و مکمل بکوب درخایه هل تو چنگ خشنمار بامداد .
- ۴۰ - بشاهد لغت بادریسه، بمعنی آن مهره که زنان بردوک زنند بوقت درشتن ۱۰ :
گر . . . ت از نخست چنان بادریسه بود
آن بادریسه خوش خوش چون دوک ریسه ۱۱ شد ۱۲ .

۱- اسدی این بیت را ندارد ۲- جهانگیری : کاروانی همه . . . و توضیحی در باره محل دستکزه داده است که قبلا نقل کردیم ؛ سروری : کاروانی از روم سوی . . . ؛ رشیدی : کاروانی همی از روم سوی . . . متن از تاریخ بیهقی است و ما تمام قلمه را که این بیت مطلع آنست قبلا نقل کردیم . ۳- این بیت فقط در سروری آمده و در لغت نامه اسدی چاپ آقای اقبال نیز با تصریح از سروری نقل شده است . ۴- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۵- اصل : مگذار . ۶- شاید : بسته گر . ۷- در رشیدی این کلمه مکمل (بفتح تین و کاف فارسی) آمده است بدون شاعری و در جهانگیری بوزن سخن ضبط شده . ۸- این دو بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۹- در متن لغت نامه اسدی : استاد . قیاساً تصحیح شد . ۱۰- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۱۱- نسخه : دیگ ریسه و بفرض صحت ضبط این نسخه ریسه همان هر پسته است بمعنی حلیم که غذائیست معروف (از حاشیه اسدی چاپ آقای اقبال) . ۱۲- این بیت می نماید که دنباله بیتی باشد که ذیل کلمه غنچ نقل کردیم صرف نظر از اختلاف ردیف که قابل تبدیل نیز هست .

- ۴۱- بشاهد لغت شا کمند ، بمعنی نمدی که از پشم سازند ۱ :
 بدستش زخام گوزنان کمند بر در فکنده یکی شا کمند .
- ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ - بشاهد لغت لنجه ، بمعنی رفتار بنازلینک چاهلانه ۲ :
 کفش صندوق محنت و ۳ ... زنش هر دو گردند ۴ و هر دو نا هموار
 هیچکس را گناه نیست درین کو برد جمله را همی از کار
 این یکی را بنجنجه و خفتن وان دگر را بلنجه و رفتار .
- ۴۵ - بشاهد لغت سوسمار ، بمعنی جانوری که ضب گویندش بتازی ۲ :
 چنان باد در آرد بخویشتن که میگوئی خوردست سوسمار .
- ۴۶ - بشاهد لغت سپار ، بمعنی گاو آهن که زمین شکافد ۱ :
 ترا گردن در بسته به بیوغ ۵ و گرنه نروی راست با سپار .
- ۴۷ - بشاهد لغت غر ، بمعنی دبه خایه ۲ :
 برون شدند سحر که ز خانه مهمانانش زهارها شده پر گوه و خایه ها شده غر .
- ۴۸ - بشاهد لغت خوش ، بمعنی زن مادر ۲ :
 آن سبلیت و ریشش به ... خوش دویای خوش او به ... صهر .
- ۴۹ - بشاهد لغت جنخش ، بمعنی علتی که از گلومانتد بادنجان بر آید و درد
 نکند و اگر ببرند بیم هلاکت باشد و اکثر مردم گیلان و فرغانه را باشد ۶ :

۱- این بیت فقط در سروروی آمده است. ۲- این بیت فقط در اسدی آمده است. ۳- شاید: کفش... و مهیل... ۴- شاید: هر دو گوزند. ۵- در متن اسدی: ترا گردن در بسته بیوغ... در نسخه ای از اسدی: ترا گردن در بسته بیوغ - گرنه نروی راست با سپار (کذا)؛ نسخه دیگر: ترا گردن نیست بسته بیوغ و گرنه برو راست باشد سپار. صورت متن تصحیح علامه دهخداست. ۶- اسدی: چیز است که بگردن اهل فرغانه و ختلان بر آید چون بادنجان و درد نکند و بزبان ما آنرا نه (۱) گویند. (در حاشیه س ۶۹ چاپ تهران، مصحح کتاب در توضیح لغت جعج بیت فوقرا از جهانگیری ورشیدی نقل کرده است).

از گردن او جنش در آویخته گوئی ۱ خیکست ۲ پر از باد در آویخته ۳ از بار ۴ .

۵۰ و ۵۱ - بشاهد لغت فاز، بمعنی دهان دره ۵ :

قیاس ... ش چگونه کنم بیا و بگویی ای گذشته بشعر از بیانی و بوالحر ۶

اگر ندانی بندیش تا چگونه بود که سبزه خورده بفازد بهار گه اشتر ۷ .

۵۲ - بشاهد لغت از در ۸ :

ازین هفت سر از در عمر خوار پرهیزد آن کو بود هوشیار .

۵۳ - بشاهد لغت انگاره ، بمعنی جریده حساب و نامه اعمال ۹ :

زان پیش ۱۰ که پیش آیدت آن روز پر از هول بنشین و تن اندر ده وانگاره پیش آر .

۵۴ - بشاهد لغت مشکوه ، بمعنی مترس و همبست زده مشو ۸ :

تواضع کرد بسیار و مرا گفت زمن مشکوه و بی آزار بگذر ۱۱ .

۵۵ - بشاهد لغت باسک ، بمعنی خمیازه ۱۲ :

چو باسک کند ماه من از خمار قرار از مه نو نماید فرار .

۵۶ - بشاهد لغت توفید ، بمعنی حسد و آواز از غلبه و جوش در افتاد ۸ :

از آن لشکر گشن توفید دهر بکام عدو نوش شد همچو زهر .

۵۷ - بشاهد لغت پویه ، بمعنی دویدن ۸ :

بگرمی چو برق و بزمی چو ابر به پویه چو رنگ ۱۳ و بکینه چو بوس .

۱ - اسدی آن جنش ز کردنش بیا و یخته گوئی . ۲ - جهانگیری : چکیست . ۳ - اسدی :

بیا و یخته . ۴ - جهانگیری : از بار ۵ - از این دو بیت بیت اول فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۶ - نسخه :

بلحر . ۷ - در سروری بیت دوم بشاهد لغت فازد و بنام منجیک آمده است . ۸ - این بیت فقط در

سروری آمده است . ۹ - اسدی : جریده شمار بود و انگارش خوانند و کسی بود که چیزها بر گوید

چون گذشته ها گویند انگاره همی کند ؛ رشیدی : جزوه حساب ؛ جهانگیری : دفتر حساب .

۱۰ - اسدی : زان روز . ۱۱ - این شعر بیت چهلیم از قصیده راثیه حاضر لیبی است که قبلا نقل

کردیم . ۱۲ - جهانگیری و اسدی ندارند و رشیدی بیت را بنام سراج الدین راجی نقل کرده است

و گوید باسک خمیازه است و بیای فارسی هم گفته اند . در بعض نسخ سروری نیز سراج الدین راجی

نسبت داده شده است . ۱۳ - رنگ = آهو .

۵۸ - بشاهد لغت زاج سور، بمعنی مهمانی و سوری که در حین زادن زن کنند ۱:

خزاین تهی شد در آن زاج سور درونها پر آمد ز عیش و سرور .

۵۹ - بشاهد لغت گرازد، بمعنی از روی ناز و تکبر خرامد ۲:

بروز نبرد آن هزبر دلیر شتابد چو گرگ و گرازد چوشیر .

۶۰ - بشاهد لغت شهریر، بمعنی روز چهارم ازهر ماه (شهریور) ۳:

چو در روز شهریر آمد بشهر زشادی همه شهر را داد بهر .

۶۱ - بشاهد لغت ناگوار، بمعنی چیزی ناگوار و بدهضم که گوارا نشود

و مرد گران جان و بمعنی تخمه و امتلا ۴:

از سخای تو ناگوار گرفت خلق را یکسر و منم ناهار .

۶۲ - بشاهد لغت غرشیده، بمعنی خشم آلوده ۵:

چو غرشیده گشتی ز کین وستیز گرفتنی ازو دیو راه گریز .

۶۳ - بشاهد لغت ارزیز، بمعنی قلعی ۶:

گرچه زردست همچوزر پشیز یاسفیدست ۷ همچوسیم ارزیز .

۶۴ و ۶۵ - بشاهد لغت لنج، بمعنی بیرون روی ۸:

گره ای را که کسی نرم نکرد دست متاز بجوانی و بزور و هنر خویش مناز

نه همه کار تودانی نه همه زورتر است لنج پر باد مکن بیش ۹ و کتف بر مفر از .

۶۶ و ۶۷ - بشاهد لغت ناژ، بمعنی درختی مانند سرو ۸:

ایا زیم ز بانم نژند گشته وهاژ کجاشد آنهمه دعوی کجاشد آنهمه ژاژ .

۱ - رشیدی زاج سور (باچ سه نقطه) ضبط کرده است بدون شاهد. ۲ - این بیت فقط در سروری آمده است.

۳ - اسدی و جهانگیری ندارند. ۴ - جهانگیری گوید: بمعنی تخمه و امتلا، و شعر شاهد را به ربیبی نسبت

داده است: سروری این بیت را ذیل لغت ناهار بشاهد آن کلمه و هم کلمه ناگوار آورده بنام ریشتی؛ متن از

رشیدی است. ۵ - جهانگیری و اسدی ندارند؛ رشیدی گوید: غرشیده، خشم آلود و تند. ۶ - در اسدی

این بیت بشاهد لغت پشیز آمده است بمعنی چیزی که بجای درم رود. ۷ - اسدی: یاسفید است.

۸ - این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است. ۹ - نسخه از اسدی: هیچ.

ز... گیرد ... تو فروزیب همی چوبوستان که فروزان شود بسرو و بناژ. ۱

۶۸- بشاهد لغت ورس ، بمعنی چوبی که دربینی اشتر ۲ کنند ۳ :

ایا کرده در بینیت حرص ورس زایزد نیایدت یک ذره ترس .

۶۹- بشاهد لغت آس ، بمعنی آنچه خرد شود در زیر سنگ آسیا ۴ :

دوستنا جای بین و مرد شناس شدنخواهم با آسیای تو آس .

۷۰- بشاهد لغت خرانبار ، بمعنی آن که جماعتی در کاری جمع شوند و... ۵ :

یکی مؤاجر بیشرم ۱ و ناخوشی که ترا هزار بار خرانبار بیش کرد عسس .

۷۱ و ۷۲- بشاهد لغت غلغلیج ، بمعنی دغدغه یعنی آنکه پهلوی کسی را یازیر کش

بر انگشت بکاوی و بجنبانی تابخندد ۷ :

چوینی آن خربد بخت را ملامت نیست که برسکیزد ۸ چون من فرو سپوزم بیش

۱- دریک نسخه اسدی بجای بیت دوم این بیت آمده است :

ترا شناسد دانا مرا شناسد نیز تواز قیاس چوخاری من از قیاس چوناژ .

۲- در اسدی : اشتر . متن تصحیح علامه دهخداست . ۳- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است .

۴- اسدی : آس ، آسیا کردن است ؛ رشیدی و جهانگیری ندارند . ۵- اسدی : خرانبار ، آن بود

که بقوقی (کذا) یکی را حمل کنند . ضبط رشیدی مانند سروری است ؛ جهانگیری ندارد . ۶- اسدی

یکی مؤاجر و بیشرم ... ؛ سروری ؛ یکی مؤاجر بیشرم ناخوشی . ۷- این ضبط اسدی است ذیل

لغت غلغلیج (سوای تصحیحی که در مصراع چهارم شده است) ؛ جهانگیری ندارد ؛ سروری ذیل

این لغت گوید : دغدغه باشد یعنی زیر بغل بخارند تا این کس بخنده افتد و در خراسان کلهوچه خوانند

و سپس بیت دوم را بصورت ذیل شاهد آورده : چنان بدانم ... که او بمالش اول ز خود شود

بیهوش ؛ باز اسدی ذیل لغت غلغلیجه گوید : غلغلیجه و دغدغه و کلهوچه ، این همه آن باشد که دست

زیر بغل مردم یا پهلوزند و بکاوند تا خنده بر او فتد لبیبی گفت و سپس دو بیت فوقرا (صرف نظر از تصحیح

مصراع چهارم) نقل کرده است ؛ سروری ذیل لغت اخیر گوید : همان غلغلیج مرقوم . مثالش لبیبی گوید :

چو غلغلیجه بود مرد را ملامت نیست که برسکیزد چون من درو سپوزم بیش ؛

ورشیدی نیز همین بیت را بشاهد همین لغت آورده و پیدا است که برای شاهد لغت غلغلیجه این ضبط

مناسب است ؛ ضبط اسدی . ۸- برسکیزد ، یعنی برجهد .

چنان بدانم من جای غلغلیجگش کجا بمالاش اول فتد بنخنده خریش ۱ .

۷۳ - بشاهد لغت خشکانج ، بمعنی خشك اندام ۲ :

تو چنین فربه و آکنده چرایی بدرت هندویی بودیکی لاغرو خشکانج و نحیف .

۷۴ - بشاهد لغت فرغیش ، بمعنی آن موی که از زیر پوستین سر فرو آورده

بود و جامهٔ ریمناک دریده دامن درانیز گویند ۲ :

زخشم دندان بگذار دبر... خواهر همی کشید چو درویش دامن فرغیش .

۷۵ - بشاهد لغت سکج ، بمعنی مویز ۲ :

همچو انگور آبدار بدی نون شدی چون سکج زپیری خشك .

۷۶ و ۷۷ - بشاهد لغت پک ، بمعنی چغز (قورباغه) ۲ :

ای همچو پک پلید و چنودیده هابرون ۳ مانند آنکسی که مراورا کنی خبک

تاکی همی در آبی و گردم همی دوی ۴ حقا که کمتری و فزا گن تری زپک ۵ .

۷۸ - بشاهد لغت چکوک بمعنی چکاوک ۶ :

چون ماهی شیم کی خورد غوطه چفوک ۷ کی دارد جغد خیره سر لحن چکوک .

۷۹ - بشاهد لغت کوک ، بمعنی نوعی تره یا کاهو ۲ :

۱- در متن اسدی (ص ۶۲) : کجا بمالاش اول برا وقتد بسریش ؛ در نسخهٔ دیگر... که هم بمالاش اول

برافندش خنده ؛ نسخهٔ دیگر : ... که چون بمالم بر خنده خنده افزاید . متن تصحیح علامهٔ دهخداست .

۲- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۳- اصل : بروی . متن تصحیح علامهٔ دهخداست . ۴- علامهٔ

دهخدا : ... گوشم همی دری ، تصحیح کرده اند . ۵- این دو شعر در متن چاپی اسدی (ص ۲۵۴) بنام دقیقی

ضبطست و در يك نسخه که بیت اول آمده بنام لیبی و در نسخهٔ دیگر که هر دو بیت آمده بنام سهجور

(کذا) و (در ص ۲۸۴) بیت دوم بنام خسروانی آمده است ۶ - این بیت فقط در اسدی هست و

بیتی دیگر از لیبی بشاهد این کلمه در همین مورد (ص ۲۵۸ چاپی) نقل شده است که سابقاً ذیل

لغت چنگلوک نقل کردیم . ۷ - صورت متن تصحیح قیاسی علامهٔ دهخداست ؛ مصحح لغت نامهٔ اسدی

چنین تصحیح کرده : چون ماهی شیم کی خورد غوطه فوک ... و اصل آن چنین بوده : چون ماهی

شیم که خورد غوطه چو فوک با دارد جغد ...

از زبان باشد بر مردم دانی (۴) گاه آب دهی و گاه می آری کوك .

۸۰ - بشاهد لغت لوچ ، احول ، دوین ۱ :

آن تویی کور و تویی لوچ و تویی کوچ بلوچ

وان تویی گول و تویی دول ۲ و تویی بابت لنگ ۳ .

۸۱ - بشاهد لغت بستر آهنگ ، بمعنی لعاف یا آنچه بر روی لعاف و نهالی

پوشند که گرد بر آن ننشیند ۴ :

خوشا حال لعاف و بستر آهنگ که میگیرند هر شب ۵ در برت تنگ .

۸۲ - بشاهد لغت ملنگ ، بمعنی بیهوش ۶ :

ز جا جست چون آتشی بید رنگ دل از باده عشق مست و ملنگ .

۸۳ - بشاهد لغت ماژ ، بمعنی عشرت و سود کردن ۶ :

درین محنت سرای شادی و غم که گاهی ماژ باشد گاه ماتم .

۸۴ - بشاهد لغت گولانج ، بمعنی حلوایی که لا بر لائیز گویند ۷ :

گولانج و گوشت و گرده و گوز آب و گادنی گرمابه و گل و گل و گنجینه و کلیم .

۸۵ - بشاهد لغت وارون ، بمعنی نحس ۷ :

ندانم بخت را بامن چه کین است به که نالم به که زین بخت وارون .

۸۶ - بشاهد لغت داشن ، بمعنی عطا ، داشاد ۷ :

چکنم که سفیه را به نکوی ۸ نتوان نرم کردن از داشن .

۸۷ - بشاهد لغت غرواشه ، بمعنی لیف جولاهه ۹ :

۱- این بیت فقط در اسدی آمده است آنهم در يك نسخه بنام لیبی است ، در نسخه دیگر بنام نصری

و در نسخه دیگر بنام خطیری . ۲- دول ، یعنی محیل و مکار . ۳- لنگک ، یعنی آلات تناسل .

۴- رشیدی گوید : چادری که که بر بالای بستر کشند؛ جهانگیری و اسدی ندارند . بیت را سابقاً از مجمع

الفصحاء نیز نقل کردیم . ۵- در مجمع الفصحاء : شبها . ۶- این بیت فقط در سروری آمده است .

۷- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۸- این مصراع را علامه دهخدا چنین تصحیح کرده اند :

چکنم گر سفیه را کردن . ۹- رشیدی گوید : بمعنی افزاری مانند چاروب که جولاه آب بدان بر جامه باشد ؛

جهانگیری ندارد؛ اسدی گوید : گیاهی که جولاهان از مال (کذا) کنند و دسته دسته بندند و کفشگران نیز .

چو غروا شه ریشی بسرخی و چندان که صدلیف ۱ از ده یکش بست بتوان ۲ .

۸۸- بشاهد لغت بنشاختن ، بمعنی بنشانیدن ۳ :

جو باز آمد از حمله و تاختن بفرمودش از پای بنشاختن .

۸۹- بشاهد لغت سر ، بمعنی شرابی که از برنج کنند ۴ :

لغت بخوردو کرم ۵ درد گرفتیم شکم سربکشیدیم دودم مست شدم ناگهان .

۹۰- بشاه لغت ویر ، بمعنی یاد و حافظه ۳ :

یکی تیز ویر است بسیار دان کز نیست احوال گیتی نهان .

۹۱- بشاهد لغت هنج ، بمعنی کشنده ۶ :

کمندی عدو هنج از بهر کین فروهشته چون از دهائی ز زین ۷ .

۹۲ و ۹۳- بشاهد لغت فرخو ، بمعنی پاك کردن کشت و باغ - پیراستن تاك درز

و گزین کردن کشت ۸ :

گر نیست ستورچه باشد خری بمزدگیر وهمی رو

مرکشت را خود افکن نیرو رزرا بدست خود کن فرخو .

۹۴- بشاهد لغت شنگینه ، بمعنی چوبی که گاو [بدان] رانند ۹ :

شنگینه بر مدار تو از چاکر تاراست مانند او چو ترازو ۱۰ .

۹۵- بشاهد لغت غلیواج ، بمعنی زغن و موش گیر ۱۱ :

۱- در اسدی: که ده ماله . ۲- اسدی: بست شاید . ۳- این بیت فقط در سروری آمده است . ۴- اسدی :

سیکی باشد که از گرنج سازند (گرنج ، برنج) ؛ رشیدی : شرابی که از برنج سازند ؛ جهانگیری ندارد .

۵- اصل در همه جا ، لغت بخوردم بگرم . متن تصحیح علامه دهخداست و کرم ، بمعنی کلم و لغت ،

معنی شلغم . ۶- اسدی و جهانگیری ندارند ؛ رشیدی گوید: امر بکشیدن و کشنده . ۷- در رشیدی: کمندعدو . . .

... ازدهای زرین . ۸- این دو بیت فقط در اسدی آمده و صورت متن تصحیح آقای دهخداست . متن

اسدی با اصلاحی که مصحح آن کرده در اصل چنین بوده : گرنیستت ستورچه باشد خری بمزدگیر وهمی

دو - مرکشت را خود افکن نیرو رزرا بدست خود کن فرخو . ۹- این بیت فقط در اسدی آمده

است . ۱۰- در اصل : شنگینه بر مدار چاکر - تاراست باشد ... متن تصحیح علامه دهخداست .

۱۱- این بیت در اسدی بشاهد لغت غلیواژ با اختلافی آمده است رجوع به آن لغت شود ، جهانگیری

و رشیدی هیچیک از دو مورد را ندارند و سروری در لغت غلیواژ ذکر شاهد نکرده است .

- ای بچه حمدونه بترسم که غلیواج ناگه بر بایدت درین خانه نهان شو .
- ۹۶ - بشاهد لغت نسو ، بمعنی هموار و ساده که در آن درشتی نباشد ۱ :
 نسو بود از آنگونه دیوار او که مانند آئینه بنمود رو .
- ۹۷ - بشاهد لغت خلنده ، بمعنی در اندرون رونده و مجروح کننده ۱ .
 بود بردل زمزگان خلنده گهی تیر و گهی ناوک زننده .
- ۹۸ - بشاهد لغت اماره ، بمعنی حساب ۲ :
 اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره .
- ۹۹ - بشاهد لغت اندخسواره ، بمعنی پناه و حصار ۳ :
 زخشم این کهن گر گزاره ندارم جز درت اندخسواره .
- ۱۰۰ - بشاهد لغت کالفته ، بمعنی آشفته ۴ :
 فرود آید ۵ ز پشتش پور ملعون ۶ شده کالفته چون خرسی خشینه .
- ۱۰۱ - بشاهد لغت افراشته ، بمعنی بلند کرده و انباشته ۱ :
 دل از حرص و از کینه انباشته سر کبر بر چرخ افراشته .
- ۱۰۲ - بشاهد لغت کالیدن ، بمعنی گریختن ۵ :
 ز کالیدن یک تن از رزمگاه شکست اندر آید به پشت سپاه .
- ۱۰۳ - بشاهد لغت غاوشو ، بمعنی خیاری که از بهر تخم رها کنند ۷ :
 زرد و دراز تر شده از غاوشوی خام ۸ نه سبز چون خیارونه شیرین چو خربوزه .
- ۱۰۴ - بشاهد لغت سنه ، بمعنی لعنت و نفرین وهم بشاهد لغت فریه ، بمعنی
 نفرین ۹ :

۱ - این بیت فقط در سروری آمده است . ۲ - این بیت در اسدی و جهانگیری نیست . ۳ - جهانگیری و اسدی ندارند ، رشیدی گوید : جای پناه . ۴ - این بیت در جهانگیری و رشیدی و سروری نیست و در یک نسخه اسدی نیز بنام منجیک آمده است ، ۵ - اصل : فرو آید . ۶ - نسخه اسدی : چون تو ملعون . ۷ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۸ - خام ؟ ۹ - این شعر ذیل هر دو لغت و فقط در اسدی نقل شده است .

ای فرومایه و در کون هل و بی شرم و خبیث آفریده شده از فریه و سردی و سینه .

۱۰۵ - بشاهد لغت غلیواژ ، بمعنی زغن ۱ :

ای بیچه حمدونه غلیواژ غلیواژ ترسم بر بایدت بطلاق اندر بر چه ۲ .

۱۰۶ - بشاهد لغت تزه ، بمعنی دندانۀ کلید که از چوب کنند ۳ :

دهقان بی ده است و شتر بان بی شتر پالان بی خراست و کلیدان بی تزه .

۱۰۷ و ۱۰۸ - بشاهد لغت کونده ، بمعنی چیزی که از گیاه بافند چون دامی

و گاه بدان کشند ۴ :

من بر تو فکنده ظن نیکو و ابلیس ترا ز ره فکنده

مانند کسیکه روز باران بارانی پوشد از کونده .

۱۰۹ - بشاهد لغت رنبه ، بمعنی موی زهار ۵ :

آنگاه که من هجات گویم تو ریش کنی و زنت رنبه .

۱۱۰ و ۱۱۱ - بشاهد لغت چنبه ، بمعنی چوب پشت در ... ۶ :

۱ - این بیت باین صورت فقط در اسدی آمده است ، صورت دیگر آن ذیل لغت غلیواژ آمده است که مذکور شد ، بدانجا مراجعه شود . ۲ - در اصل : اندر چه . متن تصحیح علامه دهخداست . ۳ - سروری و رشیدی و جهانگیری ندارند . متن از اسدی است ذیل همین لغت یعنی تر و در حاشیه (ص ۱۸۰) در شرح لغت نیز تصحیح اسدی آنرا نقل کرده است . ۴ - اسدی گوید : جوالی بود که گاه در آن پر کنند و آن بر مثال دام باشد و سپس بیت دوم را بشاهد آورده است بدون ذکر نام شاعر . صورت متن و دو بیت شاهد از سروری است . ۵ - اسدی و جهانگیری ندارند . ۶ - اسدی ذیل لغت چنبه گوید : چوبی باشد که زنان بدان جامه شویند و از پس در نیز نهند استواری را و سپس هر دو بیت فوق را نقل کند و هم او ذیل لغت غرابه بمعنی بانگ تشنیع ... بیت نخست را آورد با تبدیل آخرین کلمه بیت یعنی « ز غنبه » به « غرابه » ؛ در سروری هر دو بیت بشاهد لغت مندیج آمده است یعنی نهی از اندیشه کردن و بیت اول بشاهد لغت غنبه ، بمعنی تشنیع و بانگ و هم هر دو بیت ذیل لغت چنبه بمعنای مذکور در فوق و در هر سه مورد مصراع اول با اختلاف ذیل نقل شده است ؛ دو چیزش بشکن و دو بر کن . اما در رشیدی شعر لیبیی فقط بشاهد لغت چنبه آمده است و در معنی کلمه گوید : هر چوب گنده مانند چوب کازران که بر آن جامه شویند و چوب دستی شتر بانان و چوب پشت در و امثال آن لیبیی گوید قطعه : ... ؛ جهانگیری ذیل لغت چنبه گوید : هر چوب گنده را گویند مانند چوبی که پس در نهند تا زود کشوده شود و گاهی کازران بر زبر آن جامه را بشویند و چوب دستی بود که اشتر بانان و اشتر بانان و غیرها بدست گیرند اسناد لیبیی گفته : دو چیزشکن دو چیز بر کن .

- دو چیزش بر کن و دو بشکن
دندانش بگاز و دیده بانگشت
- مندیش ز غلغل و ز غنبه
پهلوی بدبوس و سر به چنجه
- ۱۱۲ و ۱۱۳ - بشاهد لغت نخکله ، بمعنی گوزی (گردویی) سخت ۱ :
ای بزفتی علم بگرد جهان
گر چه سختی چو نخکله مغزت
- ۱۱۴ - بشاهد لغت چیستان ، بمعنی اغل و موطنه پرسیدنی که عربی لغز
گویند ۲ :

- اگر این چیستان تو بگشایی
گوی دانش ز موبدان ببری
- ۱۱۵ - بشاهد لغت سور بمعنی مهمانی ؛ ابنوهی ۱ :
سوری ؛ تو جهانرا بدل ماتم سوری
زیرا که جهانرا بدل ماتم سوری ۳ .
- ۱۱۶ - بشاهد لغت مُستی بمعنی گله کردن ۱ :
باده خور و مُستی کن مُستی چه کنی از غم
دانی که به از مُستی صدر راه یکی مُستی .
- ۱۱۷ - بشاهد لغت راژ ، بمعنی قبه خرمین از غله ۱ :
پای او افراشتند اینجا چنانک
تو بر از کون راژها افراشتی ۵ .
- ۱۱۸ - بشاهد لغت بافکار ، بمعنی جولاه ۲ :
بافکاری بود در شهر هری
داشت زیباروی و رعنا دختری .
- ۱۱۹ - بشاهد لغت فرسنگسار ، بمعنی سنگچین که بر سر راهها برای نشان
راه کنند - میلی که برای نشان فرسنگ ساخته باشند و آنرا دروازه هزار گام نیز گویند ۵ :

۱ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۲ - این بیت فقط در سروری هست . ۳ - در اصل سور تو جهانرا بدل ای ماتم سوری (۵) . . متن تصحیح علامه دهخداست . و از سوری ، سوری صاحب دیوان خراسان مسعود غزنوی مراد است . ۴ - نسخه ای از اسدی : تو بر از کون ... این مصراع را علامه دهخدا چنین تصحیح کرده اند : تو بر زرغون تاژها افراشتی (زرغون نام محلی است چنانکه سوزنی گوید ؛ دی دره زرغون یکی تازه پسر بر ؛ تاژ ، خیمه است) . ۵ - اسدی گوید : فرسنگسار فرسنگ راه باشد ؛ جهانگیری ورشیدی ندارند .

نیایی در جهان بی مهر یاری^۱ نه فرسنگی و نه فرسنگساری .

۱۲۰- بشاهد لغت بشکوه ، بمعنی صاحب حشمت و هیبت ۲ :

ز بس بود بشکوه و بافرهی جهان دید او را خورای شهی .

۱۲۱- بشاهد لغت شارك ، بمعنی مرغکی كوچك و خوش آواز و سیاه ۳ :

الا تا در ایند طوطی و شارك الاتاسرا ایند قمری و ساری .

۱۲۲- بشاهد لغت ناغوش ، بمعنی سر بآب فرو بردن و غوطه خوردن ۴ :

گرد گرداب مگرد ای که ندانی توشنا^۵ که شوی غرقه چون ناگاهی ناغوش خوری .

۱۲۳- بشاهد لغت لك ، بمعنی سخنان بیهوده و هرزه و هذیان ۶ :

رفت ۷ ریمن مردخام لك درای پیش آن فرتوت پیر ۸ ژاژخای .



۱- اسدی : بی داغ بایم . ۲- این بیت فقط در سرودی آمده است . ۳- این بیت در نسخ اسدی

به زینبی و زینتی و زینتی و زینبی نسبت داده شده است ؛ جهانگیری و رشیدی ندارند و تنها سرودی

آنها از لیبی دانسته است . ۴- اسدی گوید : ناغوش سر بآب فرو بردن بود از مردم و مرغ را نیز

گویند ؛ جهانگیری و رشیدی ندارند . ۵- اسدی : گرد گرداب مگرد ارت نیاموخت شنا .

۶- این بیت در نسخه ای از اسدی بنام رودکی است ؛ رشیدی ندارد . ۷- اسدی و جهانگیری :

گفت . ۸- اسدی : مرد .

ابو شکور بلخی

و

اشعار او

مگرد آورده

محمد = دبیر میانی

از انتشارات کتابخانه خیام

تهران - بهمن ماه ۱۳۳۳ خورشیدی

چاپخانه حیدری

سر آغاز

احوال و اشعار سخنسرای چیره دست و شاعر نامی قرن چهارم هجری ابوشکور بلخی که هم اکنون خوانندگان گرامی پیش چشم دارند دومین اثری است که نگارنده به پیروی از اندیشه گردآوری اشعار شاعرانی که شعرشان در کشاکش روزگار و گردش لیل و نهار از میان رفته است تقدیم خواستاران شعر و ادب میکنم و امیدوارم این نیت خیر که با جمع آوری اشعار سیدالشعراء لیبی در دفتری خرد آغاز گشته است بانجام گراید و باتتشار اشعار برجای مانده دقیقاً و عسجدی و کسائی و دیگر قافله سالاران شعر و ادب توفیق یابم تا من بنده و جامعه ادب رافالی مبارک افتد .

در گردآوری این مجموعه نیز چون لیبی از فرهنگها و تذکره ها و کتب تاریخ و ادب تا آنجا که توانستم و دسترسی داشتم اشعار ابوشکور را بیرون کشیدم و بتجسس احوال وی پرداختم و برای آنکه طالب علمانرا مفید افتد و آسان نماید جز در مواردی است مستخرجه از فرهنگها مطالب و اشعار هر کتابی را مرتب بحروف هجا علیحده قرار دادم و ابیات شاهد لغات مندرج در فرهنگها را ذیل همان لغات مورد استشهاد نهادم و این اخیر را نیز بترتیب حروف الفبا مرتب ساختم تا سود آن بیشتر و مراجعه بدان آسانتر باشد . و اینک باپوزش خواهی از ساحت خداوندان دانش و فرهنگ که چنین متاعی ناچیز تقدیمشان میکنم بایراد مقدمتی در احوال ابوشکور میپردازم و مقدمه فرض خود میدانم که از استاد ارجمند آقای نفیسی که یادداشتهای مربوط بابوشکور خود را ، که جزئی از انبوه یادداشتهای گرانبهای ایشان در فنون شتی است ، باسماحت هر چه بیشتر در اختیار نگارنده گذاردند تا چیزی از اشعار برجای مانده شاعر نادیده نماند سپاسگزاری کنم و از استاد بزرگوار علامه دهخدا که قسمت اعظم اشعار ابوشکور را در کتاب گرانقدر ولغت نامه ، ذیل شرح حال وی جمع آورده اند ولغت و فرهنگ کشور را عظیم مرهون پنجاه ساله کار خویش ساخته متشکرباشم و از خداوند توفیق اتمام آن کتاب و توفیق همه فرهنگیان را در اشاعه ادب و هنر و فرهنگ ایران عزیز خواهانم بمنه و کرمه .

زندگانی ابوشکور

ابوشکور بلخی از بزرگان شعروادب و از اجلة سخنسرایان قرن چهارم هجری است، اما دریغ آنکه نه از شرح حال وی تفصیلی و نه از اشعار آبدار و پر مغز و روان وی مقدار معتدبیهی برجای مانده است. از تذکرها همین اندازه بر می آید که از مردم بلخ است و مثنوی بنام آفرین نامه دارد لکن کی بجهان هستی در آمده و کی از سر این مثنوی خاک برخاسته معلوم نیست و مثنوی وی بر چند صدیا هزار بیت مشتمل بوده مشخص نمیباشد، منتهی «اگر تنوع مطالب و کثرت و قلت شواهد و امثالی که در لغت نامه ها از کتابی آرند دلیل بزرگی یا کوچکی آن کتاب تواند بود، این داستان دست کم بمقدار دوسوم شاهنامه فردوسی بوده است و یک مرجعه بقهرست لغت نامه اسدی چاپ تهران و مقایسه عدد شواهد شاهنامه با آفرین نامه موضوع را روشن میسازد» ۱. آفرین نامه ابوشکور که بدان اشارت رفت بحر متقارب داشته «و یکی از شاهکارهای بلند زبان فارسی و در حکمت و اندرز و بند بوده است» و از آن سیصد و اندی بیت در فرهنگها بشاهد لغات و در برخی کتب ادب و تاریخ برجای مانده است و شاعر چنانکه خود گوید بسال ۳۳۳ هجری از نظم آن باز پرداخته :

مرا این داستان کش بگفت از فیال ابر سیصد و سی و سه بود سال .

و چون دریتی دیگر متذکر است که :

سر انجام کاغذ این نامه کرد جوان بود چون سی و سه سال مرد

پس مولد او مؤخر از سال سیصد هجری نیست و این تنها نکته روشن از

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه ابوشکور.

زندگانی اوست . نکته دیگر اینکه آفرین نامه را بنام نوح سامانی برشته نظم کشیده است و در این باره گوید :

خداوند ما نوح فرخ نژاد که بر شهر ایران بگسترده داد .

و چون فراغ شاعر از نظم مثنوی سال ۳۳۳ است پس این ممدوح نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی خواهد بود که از سال ۳۳۱ تا سال ۳۶۳ هجری سلطنت داشته است .

مطلب دیگری که از اشعار شاعر بر می آید آنست که وی دریستی که ظاهراً مطلع قصیده رنایه ایست از کشته شدن امیری خبر میدهد :

آنکس که بر امیر در مرگ باز کرد بر خویشان نگر نتواند فراز کرد .

و این امیر ظاهراً غیر از ملوک بنی سامان است چه از این سلسله جز احمد بن اسماعیل (بسال ۳۰۱) دیگری کشته نشده است و ابوشکور هنگام قتل وی کودکی شیرخواره بوده است .

اشعار ابوشکور همگی بر کمال قدرت طبع و جودت فکر و صفای قریحت او دلیل کند و سخنسرایان نامی قرون بعد پیش قدر رفیعش سر بگرنش فرورده اند و بتعظیم نام وی در عداد رودکی و استاد شهید بر زبان رانده چنانکه منوچهری سخنسرای شیرین زبان فارسی در قصیدتی بمطالع :

گاه توبه کردن آمد از مدایح و زهجی گز هجی بینم زبان و از مدایح سود نی .
گوید :

از حکیمان خراسان گو شهید و رودکی بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکنی
گو بیابید و بینید این شریف ایام را تا کند هر گز شمار اشاعری کردن کری .
و مضامین شعروی مورد نظر سرایندگان قرون بعد واقع گشته است چنانکه
مضمون ابیات ذیل را :

بدشمن برت استواری مباد که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرورا

۱ - لغت نامه دهخدا ذیل کلمه ابوشکور .

همان میوه تلخت آرد پدید
ازو چرب و شیرین نخواستی مزید
زدشمن گرایدون که یابی شکر
گمان بر که زهر است هر گز منخور ۱ .

فردوسی برده است و در آیات هجائیة سلطان محمود گفته :

درختی که تلخت ویرا سرشت
گرش برنشانی بیاغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب
به بیخ انگین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد
همان میوه تلخ بار آورد ۲ .
وسعدی مضمون دوبیت ذیلرا :

درختی که خردک بود باغبان
بگرداند او را چو خواهد چنان
چو گردد کلان باز نتواندش
که از کژی و خم بگرداندش .
به بیت زیرین گردانده است :

شاخ تر را چنانکه خواهی پیچ
نشود خشک جز به آتش راست .

وهم ابوشکور مضامینی از شعرای مقدم بعاریت گرفته چنانکه مضمون این
بیت رود کی را که از کلیه و دمنه منظوم اوست :

هر که نامخت از گذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار .
اخذ و در لباس عبارتی دیگر بدینگونه بیان داشته است :

مگر پیش بنشاندت روزگار
که به زو نیابی تو آموزگار ۳ .

۱- سه بیت اول این قطعه در مجمع الفصحاء و بیت چهارم و اول در تحفة الملوك آمده است .

۲- گویند جامی به هاتمی خواهر زاده خویش تکلیف کرد این مضمون را در قالب عبارتی دیگر بیان کند و او سرود :

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاووس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردش
ز انجیر جنت دهی ارژنش
دهی آتش از چشمه سلسبیل
در آن بیضه دم در دم جبرئیل
شود عاقبت بچه زاغ زاغ
برد رنج بیهوده طاوس باغ :

جامی گفت نیکو سروده ای اما در هر بیت بیضه ای نهاده ای .

۳- المعجم شمس قیس ص ۳۴۳ چاپ تهران .

ودانای طوس این مضمون را چهارجا آورده است در شاهنامه :

نگه کن بدین گردش روزگار که به زو نیایی تو آموزگار .

کسی کو بود سوده روزگار نباید بهر کارش آموزگار .

یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار .

گرایدون که بدینی از روزگار به نیکی هم او باشد آموزگار ۱ .

ابو شکور را جز از آفرین نامه چند مثنوی دیگر ببحور سریع و رمل و خفیف و هزج مسدس و جز آن بوده و هم قصاید و قطعات و احیانا غزلیاتی باوزان مختلفه داشته است که تک بیتهای موجود گواه آنست .

اینک از پس این مقال اقوال تذکره نویسان و اشارات کتب ادب را در حق ابوشکور و سپس ابیات مندرج در کتب مذکور و بدنبال آن ابیات شاهد لغات فرهنگها را که هر يك بحروف الفبا مرتب است و بجز ابیات مکرر ، شماره ردیف دارد ثبت میکنیم و لغزش ارباب تذکره را در بیسان مطالب و وقایع هم بجای خود نشان میدهیم و از خوانندگان ارجمند چشم داریم چنانچه بشعری از شاعر نامی قرن چهارم جز از منابع موجود برخوردارند از راه لطف نگارنده را آگاه سازند تا چاپ دوم کتاب کامل تر شود و سودمندتر افتد . ۲



۱ - تعلیقات قابوس نامه ص ۲۱۷ .

۲ - منابع این مجموعه بدین شرح است : لغت نامه دهخدا (ذیل کلمه ابوشکور) - قابوس نامه چاپ آقای نفیسی (باتعلیقات آن) - لباب الالباب - مجمع الفصحاء - مرصاد العباد - تحفة الملوك - المعجم فی مائیرا شمار المعجم - ترجمان البلاغه - احوال و اشعار رودکی (ج ۳) - پند نامه انوشیروان - کزیده در تصوف - یادداشتهای استاد نفیسی راجع به ابوشکور - فرهنگ سروری - لغت نامه اسدی - فرهنگ جهانبگری - صحاح الفرس - فرهنگ رشیدی .

۱ - عوفی در لباب الالباب (ج ۲ ص ۲۱ چاپ لیدن) در باب هشتم ، شعرای عهد سامانی ، گوید :

«ابوشکور - او ثمر شکر و آفرین بارمی آورد و آفرین نامه یکی از ثمرات شجره شکر بوشکور است کتابی مقبول و عبارتی معمول در سنه ست و ثلثین و ثلثمائه ۱ تمام کرده است آنرا و در معنی شراب و تشبیه صفای آن و لطف جام غم انجام این دوبیت پرداخته است و او را در دو حالت مختلف بهلال و بدر تشبیه کرده ، میگوید :

۱ ساقیا مر مرا از آن می ده که غم من بد و گسارده شد

۲ از قنینه برفت چون مه نو در پیاله مه چهارده شد .

و هم او را است در تشبیه شراب میگوید :

۳ بیار از آنچه بگردار دیده بود نخست روان روشن بستد بقهر از و رزبان

۴ از آنچه قطره او گرفت و چکد بزمین ضریر گوید چشم منست و مرده روان .

و هم او را است :

۵ از دور بدیدار تو اندر نگرستم ۲ مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحات

۶ وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من وین حکم قضائست جراحات بجراحات ۳ .

و این معنی را عید ابوالفتح علی بن محمد البستی الکاتب بتازی ترجمه کرده : شعر

رمیتک عن حکم القضاء بنظرة و مالی عن حکم القصاص مناص

فلما جرحت الخد منکم بمقلتی جرحت فؤادی و الجروح قصاص .

و این رباعی هم او را است :

۷ ای گشته من از غم فراوان تو پست شد قامت من ز درد هجران توشست

۸ ای شسته من از فریب و دستان تو دست خود هیچکسی بسیرت و سان تو هست .

۲ - هدایت در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۶۶-۶۵) گوید :

« ابوشکور بلخی - از استادان سخن و سخن سرایان کهن بحسب زمان

۱- این تاریخ یعنی سال ۳۳۶ اشتباه و صحیح همان ۳۳۳ است که در شرح زندگانی ابوشکور

نقل کردیم . ۲- اصل : نگرستم . ۳- نظیر : السن بالسن ...

بر شهید و رودکی تقدیم داشته و ظهورش در سنه ۳۳۶ بوده ۱ از اشعار متفرقه اش

این ابیات جمع شده است : بیت

۹ توسیمین بری من چو زرین ایاغ توتابان مہی من چوسوزان چراغ .

در بحر تقارب [از] اوست :

۱۰ که رادوست مہمان بودیانه دوست شب وروز تیمار مہمان بدوست .

۱۱ بدشمن برت مہربانی مباد کہ دشمن درختی است تلخ از نهاد

اگر چرب و شیرین دہی مر و را درختی کہ تلخش بود گوہرا

ازو چرب و شیرین نخواہی مزید . ہمان میوہ تلخت آرد پدید

ساقیا مر مرا ازان می ده کہ غم من بدو گسارده شد

در قنینه برفت چون مہ نو در پیالہ مہ چہارده شد ۲ .

۱۴ تا بدانجا رسید دانش من کہ بدانم ہمی کہ نادانم .

بیار از آنچه بگردار دیدہ بود نخست روان روشن بستد بقہر ازو رزبان

از آنچه قطرہ او گرفت و چکد بدہن ضریر گوید چشم منست و مر نہ روان ۲

از رباعیات اوست :

ای گشتہ من از غم فراوان تو پست شد قامت من ز بار ہجران تو شست

وی شستہ من از فریب و دستان تو دست خود ہیچ کسی بسیرت و سان تو هست ۲ .

۳ - رادویانی در ترجمان البلاغہ آرد : (در فصل ۱۱ - المضارعة) ۳

بوشکور گوید :

۱۵ درشت است پاسخ ولیکن درست درستی درشتی نماید نخست .

و (در فصل ۶۸ - فی حسن السؤال و طلب المجاورۃ) ۴ بوشکور گوید :

۱۶ یکی رہیت امیر مرا گنہ کارست گناہ او را با عفو میر پیکارست

۱- این گفته ہدایت بر اساسی نیست چہ رودکی در ۳۲۹ و شہید در ۳۲۵ در گذشتہ اند

و سال ۳۳۶ نیز کہ خود مخالف ادعای ہدایت بتقدیم ابوشکور بر شہید و رودکی است نکتہ ای نمی-

نماید و اگر مراد اتمام آفرین نامہ است کہ آن نیز بسال ۳۳۳ بوده چنانکہ گذشت .

۲ - این دو بیت در عوفی نیز آمده است .

۳ - ص ۲۶ چاپ استانبول . ۴ - ص ۱۳۰ همان چاپ .

- ۱۷ گناه چیره تراز عفو میر و زشت بود که عفو میر فزون از گناه بسیارست
 ۱۸ مر آدمی را ز آدم گناه میرانست عجب مدار که فرزند با پدر یارست
 ۱۹ نه من رسول گنهکارم و نه نیز شفیع نه مر مرا بچنین جای جای گفتارست
 ۲۰ ولیکن آنکه بجای امیر زلت کرد بجای بنده میرش هزار کردارست .

۴ - شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم آورده است :

(در فصل عدول از جاده صواب در شعر) ۱ : « ازرقی کلمه به نیز بمعنی هرگز استعمال کرده است و قدما این کلمه را هم بمعنی نیز و هم بمعنی هرگز استعمال کرده اند چنانکه بوشکور بلخی گفته است : شعر

۲۱ نه آن زین بیازرد روزی بنیز نه اینرا از آن اندهی بد بنیز .
 و قافیه اول بمعنی هرگز است و دوم بمعنی نیز . »

و (در فصل تغییر الفاظ از منهج صواب) . « بوشکور گفته است : شعر

۲۲ آب انگور و آب نیلوفل . مر مرا از عیر و مشک بدل .
 و نیلوفر را بجهت قافیه بدل نیلوفل کرده است ۲ . »

و (در فصل حسن مطلع و مقطع و لطف تخلص و ادب طلب) :

« در ادب طلب و حسن سؤال از مدوح چنانکه بوشکور بلخی گفته است :

۲۳ ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر

نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز ۳ . »

و (در فصل سلیخ) « ... و در شعر این نوع سرقة چنان باشد که معنی و لفظ فرا گیرد و ترکیب الفاظ آن بگرداند و بر وجهی دیگر ادا کند چنانکه رودکی گفته : شعر

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار .
 بوشکور از او برده است و گفته : شعر